**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030721**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در مورد حدیث شریف صحیحۀ ابو ولاد صحبت می‌کردیم، تعبیری در روایت وارد شده قیمة بغل یوم خالفته، یا قیمة البغل یوم خالفته، مرحوم شیخ توضیحاتی در مورد این روایت داشتند، یک تعبیری ایشان داشتند که یک احتمالی می‌دادند قیمت را ما بگوییم به بغل اضافه شده و قیمت مضاف به بغل دوباره به یوم خالفته اضافه شده، یک توضیحی کوچکی در اینجا بدهم و از این تکۀ بحث عبور کنم، آن این است که بنابر این احتمال باید قیمة بغل یوم خالفته، در کلمۀ بغل تنوین و «ال» حذف بشود، حذف «ال» را هم گفتیم به دلیل اینکه نه اینکه بغل چون اضافه شده به یوم خالفته، «ال» حذف شده، نه، چون اگر بغل «ال» داشت قیمت معرفه می‌شد، اضافۀ معرفه صحیح نیست بنابراین از مضاف الیه‌اش باید «ال» حذف بشود که این اضافه تعریف ازش استفاده نشود، تخصیص استفاده بشود، اضافه گاهی اوقات ازش تعریف استفاده می‌شود، جایی که مضاف الیه ما معرفه باشد، گاهی اوقات تخصیص استفاده می‌شود جایی که مضاف الیه ما معرفه نباشد. این یک مطلب. ثانیا این بغل باید تنوین نداشته باشد، قیمة بغل یوم خالفته، چرا؟ چون نکته‌ای که از مضاف تنوین حذف می‌شود اینجا هم هست، من عبارت مرحوم رضی را در مورد نکتۀ حذف تنوین و نون بدل تنوین از مضاف را ذکر بکنم در شرح کافیۀ مرحوم رضی، صفحۀ ۲۳۶ این عبارت هست و انما حذف التنوین او النون لانها دلیل تمام ما هی فیه کما ذکرنا فی اعراب المثنی و المجموع فلما ارادوا ان یبنهوا ؟؟؟ کلمتین مزجا تکتسب به الاولی من الثانی التعریف او التخصیص حذفوا من الاولی علامة تمام الکلمة.

تنوین نشانۀ این هست که این آخر کلمه هست، به خاطر همین از مضاف تنوین حذف می‌شود چون مضاف مضاف الیه کالکلمة الواحدة است. عین همین نکته در ما نحن فیه هم هم می‌آید یعنی مضاف الیه مضافی که در ما نحن فیه هست این مضاف الیه با این مضاف با مضاف الیه ثانیه این مجموعه کالکلمة واحدة است. وقتی کالکلمة الواحدة شد تنوین باید از آن مضاف الیه اوّلیه حذف بشود چون وسط کلام قرار می‌گیرد، تنوین جایش آخر کلام است. پس قیمة بغل یوم خالفته، البته عرض کردم اینها همه‌اش توجیه عبارت است و الا از جهت ادبی اگر هم درست باشد یک چیز خیلی شاذ نادری هست که نمی‌شود این را اینجوری معنا کرد. صحیح همانی هست که عرض شد که علی القاعده «ال» باید داشته باشد، قیمة بغل یوم خالفته باشد که در بعضی از نسخ کافی و نقل شده از استبصار، حالا من تهذیب و استبصار را تتبع نکردم ولی از کافی قیمة البغل نسخ خیلی خوب دارد که قیمة البغل تعبیر شده.

**شاگرد:** کسب تعریف کند چه اشکالی پیش می‌آید؟

**استاد:** کسب تعریف کنیم می‌شود معرفه، مضاف نباید معرفه بشود، معرفه دیگر این وسط پیش نمی‌آید، چون اصلا تعریف اضافه برای کسب تعریف یا کسب تخصیص است، وقتی مضاف معرفه باشد دیگر کسب تعریف، اضافۀ معنویه البته، اضافۀ معنویه البته بحثش جداست. این این مقدار بحث تا اینجا. حالا مرحوم شیخ تا اینجا بحث این هست که اگر ما بخواهیم یوم خالفته را متعلق به قیمت بگیریم چجوری توضیح بدهیم؟ که ما عرض کردیم بهترین وجه این هست که خود قیمت را عامل در یوم خالفته بگیریم به دلیل اینکه قیمت معنای فعلی را در بر دارد و درش معنای فعلی هست قائم مقام الشیء یا المقوَّم که توضیحاتش در جلسات قبل گذشت. ولی احتمالات دیگری هم اینجا وجود دارد، یک احتمال این هست که این یوم خالفته عامل در او فعلی باشد که از کلمۀ نَعَمْ در می‌آید. سؤال کرده بود الیس، سؤال روایت این بود:

«أَ رَأَيْتَ لَوْ عَطِبَ الْبَغْلُ أَوْ أُنْفِقُ أَ لَيْسَ كَانَ يَلْزَمُنِي قَالَ نَعَمْ»

 أرأیت لو عطب البغل او انفق الیس کان یلزمنی قال نعم، این نعم یعنی یلزمک، قیمة بغل یا قیمة البغل یوم خالفته، یلزمک، عمل کرده این احتمال هست در یوم خالفته. این هم دو احتمال.

یک احتمال سوم که حالا شیخ آن را اصلا مطرح نکرده اینکه یوم خالفته مربوط به بغل باشد، قیمة بغل یوم خالفته، که حالا در مورد آن بعدا صحبت می‌کنیم. مرحوم شیخ می‌فرماید که این مطلبی که:

«أمّا ما احتمله جماعة من تعلّق الظرف بقوله: «نعم» القائم مقام قوله عليه السلام: «يلزمك» يعني يلزمك يوم المخالفة قيمة بغل فبعيد جدّاً، بل غير ممكن؛ لأنّ السائل إنّما سأل عمّا يلزمه بعد التلف بسبب المخالفة بعد العلم بكون زمان المخالفة زمان حدوث الضمان، كما يدلّ عليه: «أ رأيت لو عطب البغل، أو نفق أ ليس كان يلزمني؟»، فقوله: «نعم» يعني يلزمك بعد التلف بسبب المخالفة قيمة بغل يوم خالفته.»

این عبارتی که مرحوم شیخ اینجا دارد که در کلمات محشیین و کسانی که ناظر به این فرمایش بودند مورد بحث قرار گرفته، مرحوم آخوند، مرحوم اصفهانی، مرحوم نایینی و دیگران، مرحوم سید یزدی، همه‌شان این را بحث کردند. حالا من یک توضیحی در مورد کلام مرحوم شیخ بدهم در چند مرحله، یک مرحله ببینید ما یک بحثی داریم به نام ضمان، غاصب که یک مالی را غصب می‌کند از همان موقع غصب این مال مضمون می‌شود و غاصب ضامن مال می‌شود. ضمان یک حکم وضعی هست، حکم وضعی حالا یا منتزع از حکم تکلیفی است یا مصححش حکم تکلیفی است به هر حال هر حکم وضعی یک حکم تکلیفی پشت صحنه‌اش وجود دارد و بدون آن حکم تکلیفی، حکم وضعی معنا ندارد. وقتی ما می‌گوییم که غاصب ضامن این مال است، ضامن مال یعنی چی؟ اوّلا از همان موقع غصب غاصب ضامن می‌شود. معنای ضامن بودن غاصب این است که این مال اگر تلف بشود باید بدلش را، مثل او قیمة غاصب بدهد. این قضیۀ تعلیقیۀ شرطیه، ان تلف وجب علی الغاصب رد البدل، این قضیۀ تعلیقیه که یک جملۀ شرطیه‌ای هست که جزایش حکم تکلیفی است، وجب علی الغاصب رد البدل ان تلف المغصوب. این قضیۀ شرطیه از همان اوّلی که غاصب غصب می‌کند صادق است، وجوب رد بدل بعد است، یعنی فعلیت وجوب رد بدل بعد از تلف حاصل می‌شود. ولی ضمان از همان اوّل است، ضمان از این حکم تعلیقی شرطی به لزوم رد بدل ضمان انتزاع می‌شود یا مصحح ضمان است حالا هر جور می‌خواهید تعبیر بکنید. این یک نکته.

نکتۀ دوم آن این است که این سائل ما خب رفته بود پیش ابوحنیفه، ابوحنیفه گفته بود تو چون ضامن شدی دیگر چیزی به گردنت نیست، کرایه لازم نیست بدهی. من یک مقداری فتوای ابوحنیفه را توضیح بدهم در فهم این روایت مفید هست، ابوحنیفه دقیقا همین مسئله که ما داریم، عین همین مسئله در فقه عامه مطرح است، من حالا عبارت بدایة المجتهد و مغنی ابن قدامه را می‌خوانم، در بدایة المجتهد چاپ مجمع التقریب هست، جلد ۵، صفحۀ ۵۱۵، قال ابو حنیفه انه من تعدی علی دابة رجل فرکبها، کسی که دابۀ کسی را غصب کند، فرکبها او حمل علیها، باری رویش بگذارد، عبارتی که از بدایة المجتهد می‌خوانم عین عین این مسئله نیست ولی مطلبش همین است، آن عبارتی که عین همان مسئله است مغنی ابن قدامه است که بعد می‌خوانم. قال ابو حنیفه انه من تعدی علی دابة رجل فرکبها او حمل علیها فلا کراء علیه فی رکوبه ایاها و لا فی حمله. اینکه سوار این شده یا باری رویش گذاشته اینها ضامن نیست، لازم نیست کرایه‌اش را بپردازد، لأنه ضامن لها ان تلفت فی تعدی، در این دورۀ غصبش، ضامن لها ان تلفت، اگر تلف بشود ضامنش است. حالا اینها یک قدری عبارت عبارت بدی هم هست حالا بعدا، کأنّ اگر تلف بشود ضامن می‌شود، نه. ضمان ضمان عین از همان اوّل است، تلف بشود قیمتش به عهده‌اش می‌آید. اینکه قیمت به عهده بیاید، بدل به عهده بیاید یک چیز است، ضمان ناشی از این هست که این قضیۀ شرطیه در حقش صادق است، از همان اوّلی که غصب کرد این ضامن هست. و هذا قوله فی کل ما ینقل و یحول فانه لما رئی انه قد ضمنه بالتعدی، با غصب، از همان اوّلی که غصب کرد، ضامن شد، و صار فی ذمته جازت له المنفعة. می‌گوید چون از اوّلی که این غصب کرده ضامنش شده، ضامنش شده یعنی چی؟ یعنی اگر تلف شد بدلش به عهده می‌آید، به عهده بودن غیر از ضمان است، این را توجه بفرمایید، به عهده بودن بدل بعد از تلف حاصل می‌شود، ولی ضمانش از همان اوّل است. چون ضمانش از همان اوّل است دیگر لازم نیست کرایه بپردازد. حالا چرا؟ آن را بعد در موردش صحبت می‌کنیم. در مغنی ابن قدامه، جلد ۶، صفحۀ ۸۸ و ۸۹ عین همین مسئلۀ ما را مطرح کرده می‌گوید من اکتری دابة الی موضع فجاوزه، کسی که یک دابه‌ای را تا یک جایی کرایه کرده ولی تجاوز کرد، فعلیه الاجرة المذکورة، تا آنجایی که اجرت داده بود آن اجرت را باید بدهد و اجرة المثل لما جاوز، نسبت به آن قسمتی که تجاوز کرده اجرة المثل باید بدهد. و ان تلفت، اگر آن دابه تلف هم شد فعلیه ایضا قیمتها. می‌گوید اینها با هم منافات ندارد، هم اگر تلف بشود قیمتش به گردنش هست هم حالا که تلف نشده باید کرایه‌اش را هم بدهد، قال الثوری، بعد یک ادامه‌ای دارد که من نیاوردم، قال الثوری و ابو حنیفه لا اجر علیه لما زاد لأن المنافع عندهما لا تضمن فی الغصب. منافع در نزد اینها، باز این لا تضمن را اینجا به معنای بر عهده نیامدن معنا می‌کند. لا تضمن یعنی کسی که غاصب باشد منفعتی که از مغصوب می‌رود این به عهده‌اش نیست، لازم نیست که آن را بدهد. در بحث غصب این را توضیح داده. مغنی ابن قدامه، جلد ۵، صفحۀ ۴۳۴ و ۴۳۵، می‌گوید متی کان للمغصوب اجرٌ، اگر آن مغصوب خودش اجاره‌ای داشته باشد یعنی بشود اجاره‌اش را داد و اجر. فعلی الغاصب اجر مثله مدة مقامه فی یده، مثلا خانه‌ای را غصب کرده، خب خانه را می‌شود اجاره‌اش را داد دیگر، دابه‌ای را غصب کرده خب می‌شود اجاره‌اش داد. می‌گوید فعلی الغاصب اجر مثله فی مدة مقامه فی یدیه سواء استوفی المنافع او ترکها تذهب، حالا چه منافع را استیفاء کرده باشد چه نکرده باشد این ضامن منافع هست، منافع مستوفات و منافع غیر مستوفات. حالا ما نحن فیه منافع مستوفات است، منافع مستوفات چیزهای روشن این هست که ضمان بر عهدۀ شخص هست که اجرتش را بدهد، می‌گوید و به قال الشافعی، و قال ابو حنیفه، بعضی جاها عبارت‌ها را این وسط حذف کردم، و قال ابو حنیفه لا یضمن المنافع، غاصب ضامن منافع نیست و هو الذی نصره اصحاب مالک. پس دو گروه، یکی ابو حنیفه، یکی اصحاب مالک این هر دویشان، یعنی مالکی‌ها ضمان منافع را انکار کردند، ضمان منافع یعنی اینجا این ضمان به معنای ضمان اصطلاحی نیست، یعنی اینکه آن منافع اجرتش را من موظف باشم بدهم مراد از لا یضمن این است. احتج من لم یوجب الاجر بقول النبی صلی الله علیه و آله و سلم الخراج بالضمان. و ضمانها علی الغاصب. یک حدیث معروفی از پیغمبر نقل شده، الخراج بالضمان، به این روایت استناد کردند، گفتند چون ضامن شده در مقابل آن خراج برای او هست، آن منافعی که از این هست مال او است. و ضمانها علی الغاصب، ضمان این علی الغاصب. بعد استدلالاتی می‌کند، خود ابن قدامه از کسانی هست فتوای ابوحنیفه را قبول ندارد می‌گوید باید نسبت به منافع هم اجرة المثلش را بدهد، بعد این روایت الخراج بالضمان را معنا می‌کند، می‌گوید فاما الخبر فوارد فی البیع و لا یدخل فیه الغاصب لانه لا یجوز له الانتفاع بالمغصوب بالاجماع. عبارت این را برای اینکه من توضیح بدهم یک الخراج بالضمان یک توضیحی در موردش اینجا بدهم، این روایتی هست از عایشه، الخراج بالضمان نقل شده، بحث‌های سندی زیادی هم در موردش هست ولی مجموعا اصل روایت را تصحیح می‌کنند، حالا بعضی طرقش را می‌گویند ایراد دارد ولی اصل روایت را اهل تسنن قبول کردند و پذیرفتند. این روایت بعضی جاها با تعبیر الخراج، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الخراج بالضمان، یا قضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الخراج بالضمان نقل شده، این در صحیحین نیست ولی در سنن دیگر و کتب دیگر که کتب معتبر هست، البته در حد صحیحین نیستند ولی بالأخره آنها هم در نزد اهل سنت معتبر هستند وارد شده، کتب نه گانه‌ای که آنها دارند وارد شده در مسند احمد هست، سنن ابن ماجه هست، سنن ابی داود هست، سنن نسائی هست، آدرس‌هایش مسند احمد، جلد ۴۰، من این را از برنامۀ احادیث الفریقین نور آدرس می‌دهم، چاپی که در آن هست، مسند احمد، جلد ۴۰، صفحۀ ۲۷۲؛ جلد ۴۳، ۲۳۷؛ سنن ابن ماجد، جلد ۳، صفحۀ ۵۷۶، سنن ابی داود، جلد ۳، صفحۀ ۱۵۲۰. سنن نسائی، جلد ۴، صفحۀ ۱۱، المجتنی من السنن، صفحۀ ۴۶۸. در یک نقل این روایت اینکه روایت در کجا وارد شده بود داستان دارد این ذیل، آن داستانش هم نقل شده، عن عایشه أنّ رجلا اشتریٰ عبدا فاستغله، کسی عبدی را خریده، فاستغله، فاستغله دو جور معنا می‌تواند داشته باشد، یکی اینکه از غلش، غله یعنی نفع، نفع شیء، از غلش استفاده کرد، یعنی در این دوران برایش کار کرده آن عبد، یکی فاستغله آن این است که یعنی حصَّل الغلة، یعنی عبد را گذاشته یک نجاری کرده و پولی برایش در آورده، حالا هر کدام باشد، بالأخره یا خودش مستقیم پول ازش در آورده، یعنی چون از منفعتش استفاده کرده یا اینکه گذاشته عبد کار کرده پولی در آورده که پول برای این مالک بوده. ثم وجد به عیبا، یک عیبی در این عبد دیده رد بیع، خیار عیب دارد، فرده فقال الی رسول الله، بعد اینکه رد کرده این شکایت کرده آن بایع که این رد کرده پولش را کامل می‌خواهد، پیغمبر هم همین حکم را کرده نه پولش کامل باید برگردانی او می‌گوید بابا این عبد من را ازش کار کشیده یک درآمدی درآورده یا این چند روز به اندازه ازش استفاده کرده، فقال یا رسول الله انه قد استغل غلامی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الخراج بالضمان. یعنی چون این عبد در این ایامی که در دست مشتری بود و در ملک مشتری بود اگر تلف می‌شد از جیب کی می‌رفت؟ از جیب خود آن مشتری می‌رفت دیگر، نمی‌توانست رد کند، تلف شده بود رفته بود پی کارش. از آن طرف آن استفاده‌هایی که در این دورۀ خراج وجود داشته آن استفاده‌ها ملک آن است، در مقابل اینکه زمینۀ تلف وجود داشته اگر تلف می‌شد هیچ از جیبش می‌رفت و امثال اینها این الخراج، غله‌ای که استفاده کرده آن غله هم به جای آن ضمانی که دارد. خود ترمذی در سنن شبیه این در سنن ابن ماجد وارد شده، جلد ۳، صفحۀ ۵۷۶ و مضمون یک مقدار مفصل‌تر در سنن ابی داود، جلد ۳، صفحۀ ۱۵۲۱ هم این وارد شده. ترمذی الخراج بالضمان را نقل کرده بعد توضیح داده که توضیحش هم براساس همین نقل روایت دیگر است. ترمذی در سنن، جلد ۳، صفحۀ ۳۷۶ باب ما جاء فی من یشتری العبد و یستغله دیدم در یک جایی عبارت ترمذی را یک عبارتی دارد یستعمله آورده بود من گفتم این باید علی القاعده یستعمله چیز یستغله باشد، علت تبدیلش هم این است که یستغل یک لفظ غریبی است، یستعمله خب لفظ راحتی هست معمولا تحریف می‌شود لفظ نامأنوس به مأنوس، اینجوری حدس می‌زدم، بعد دیدم عبارت خود ترمذی هم یستغله است در این چاپی که دارد. به هر حال ترمذی در سنن، جلد ۳، صفحۀ ۳۷۶ باب ما جاء فی من یشتری العبد و یستغله ثم یجد به عیبا ثم قال و تفسیر الخراج بالضمان هو الرجل یشتری العبد فیستغله، این یستغله را یک جایی دیدم فیستعمله تحریف شده بود، ثم یجد به عیبا فیرده علی البایع، فالغلة للمشتری لأنّ العبد لو هلک هلک من مال المشتری و نحو هذا من المسائل یکون فیه الخراج فی الضمان. از این روایت الخراج بالضمان ابوحنیفه حکم مسئله را استفاده کرد، ابن قدامه می‌گوید این دو تا مسئله دو تا مسئلۀ جدایند به هم ربطی ندارند این فقط مربوط به بیع است نه مربوط به غصب، عبارت را توجه بکنید ما شنبه در مورد این عبارت توضیح می‌دهم و ارتباطش را با این روایت ما نحن فیه شنبه می‌گویم. من امروز می‌خواهم به مناسبت ولادت امام حسن عسکری یک عبارتی را هم بخوانم و آن باشد بعدا توضیح می‌دهم. در مورد امام حسن عسکری علیه السلام یک عبارت جالبی در کتب حدیثی ما هست به نقل از امیر معروفی که مسئول خراج در قم بوده، که در کافی و غیر کافی می‌گوید کنا عند محمد بن عبید الله بن خاقان، این مسئول خراج قم بوده، قمی‌ها پیشش بودند یک عبارت خیلی جالبی آنجا هست که ببینید خیلی قابل استفاده است، می‌گوید این محمد بن عبید الله بن خاقان از ناصبی‌های پدر سوخته‌ای که حد ندارد بود ولی می‌گوید من نسبت به کسی، کسی را ندیدم از بنی هاشم مثل امام حسن عسکری علیه السلام اینقدر محترم باشد عند العامة و الخاصة، توضیح مفصل در مورد همین محمد بن عبید الله بن خاقان در مورد وصف امام علیه السلام می‌دهد که کتاب‌های ما وجود دارد و در کتب رجالی هم این مجلس محمد بن عبید الله بن خاقان به عنوان یک کتاب اصلا تلقی شده و ذکر شده در رجال نجاشی، فهرست شیخ به اینها اشاره شده.

**شاگرد:** احمد بن عبید الله

**استاد:** احمد بن عبید الله درست. احمد بن عبید الله بن خاقان. شبیه همین البته نه در حد آن جاحظ دارد، جاحظ یک آدم خیلی پدر سوخته‌ای است. جاحظ یک شخصیتی است که اصلا تشخیص اینکه این چه کاره است خیلی سخت است، حالا من نمی‌خواهم وارد توضیحات در مورد جاحظ بشوم. ولی بالأخره یک آدمی خاصی است، آدم دانشمندی است، آدم ملایی است، ادیب برجسته‌ای است، دانشمند نویسنده است، نویسندۀ خیلی ملایی است. یک کتاب دارد به نام رسالة فضل هاشم علی عبد شمس، یک بنده خدایی یا به تعبیر بهتر بندۀ شیطانی آمده بوده در مورد بنی امیه و فرزندان عبد شمس مفاخره کرده بوده، ما کی هستیم کی هستیم کی هستیم، از این حرف‌ها. جاحظ آمده جوابشان را داده، مفاخره‌ای هست بین بنی امیه و بنی هاشم، پاسخ آن رسالۀ آن بنده خدا هست که ذکر کرده. آمده به دختر یزید بن معاویۀ افتخار می‌کند به عاتکه بنت یزید بن معاویة این افتخار می‌کند ما یک همچین کسی داریم. حالا من عبارت را کامل آوردم عمدتا برای آن عبارت آخرش هست ولی اجازه بدهید از اوّل عبارت ایشان را بخوانم. قسمت‌هایی که مربوط به فضائل اهل بیت است آن تکه‌اش را کامل بخوانم. می‌گوید: اما ما ذکرتم من امر عاتکة بنت یزید بن معاویة. تفاخری که به این می‌کنیم ما از آن طرف فانا نذکر فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. و می‌گوید و هی سیدة نساء العالمین، خودش سید نساء العالمین است، و امها خدیجة سیدة نساء العالمین، چیز جالبی بود برای من در مورد حضرت خدیجه این تعبیر، و بعلها علی بن ابی طالب سید المسلمین کافة، و ابن عمها جعفر ذوالجناحین و ذو الهجرتین. جعفر کسی که هست که دو تا هجرت داشته، ذو الجناحین که طیار است و در بهشت با ملائکه پرواز می‌کند، ذو الهجرتین هم یک هجرت به حبشه داشته، یک هجرت هم به مدینه داشته. و ابناها الحسن و الحسین، این نسخه که من دارم الحسن «ال» ندارد ولی احتمالا باید «ال» داشته باشد. حسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و جدهما ابو طالب، جالب است تکه‌ای که در مورد حضرت ابوطالب دارد از همۀ اینها پر رنگ‌تر هست به دلیل این است که نسبت به حضرت ابوطالب کم لطفی زیاد شده. و جدهما ابو طالب بن عبد المطلب اشدّ الناس عارضة و شکیمة و اجودهم رأیٌ و اشحمهم نفسا و امنعهم لما وراء ظهره این خیلی تعریف می‌کند، می‌گوید یکی از ویژگی‌هایی که رویش تأکید می‌کند این است که حافظ پیغمبر و بنی هاشم بوده، یکی این را خیلی خوب، منع النبی صلی الله علیه و آله و سلم من جمیع قریش، از آن طرف جمیع قریش به پیغمبر می‌خواستند حمله کنند، این ابو طالب هست که در مقابل جمیع قریش از پیغمبر حمایت کرد. از بنی هاشم حمایت کرد از بنی المطلب حمایت کرد، از همۀ مسلمان‌هایی که به توسط دیگران مورد هجمه قرار می‌گیرند این ابوطالب دفاع کرد، یک نکتۀ جالبی که اینجا دارد می‌گوید و هو احد الذین سادوا مع الاغلال، ابوطالب فقیر بود ولی با این حال آقا بود، چون معمولا آدم‌هایی که رئیس می‌شدند و سید می‌شدند باید پولدار می‌بودند، خرج کنند بدهند، ولی می‌گوید نه این با وجودی که دست‌هایش بسته بود و هو احد الذین سادوا مع الاغلال و هو مع ذلک شاعر خطیب. بعد و من یطیق عن یفاخر بنی ابی طالب، بعد شروع می‌کند از فضل بنی طالبیین گفتن، می‌گوید بنی ابی طالب اینها مادرش و امهم فاطمه بنت اسد بن هاشم و هو اوّل هاشمیة ولدت لهاشمی. اوّلین زن هاشمیه هست که برای هاشم، شوهرش هم از بنی هاشم بود. و فرزند برایشان آورد. و هی التی ربا رسول الله فی هجر و کان یدعوها امی، پیغمبر فاطمه بنت اسد مادرم خطاب می‌کرد و نزل فی قبرها و کان یوجب حقها کما یوجب حق الام، بعد می‌گوید من یک مورد مثال می‌زنم که مایۀ افتخار بنی هاشم است شما دومی برایش بیاورد در عرب و عجم دومی پیدا نمی‌کنید، و من الذی یعد من قریش او من غیرهم ما یعده الطالبیون فی نسق، می‌گوید این آقا کسی است که ده پشتش همه‌شان بزرگوارند، ما یعده الطالبیون فی نسق کل واحد منهم

**شاگرد:** عشرة فی نسب

**استاد:** دنبال عشرة بودم. ما یعده الطالبیون عشرة فی نفق، ده نفر هستند که در یک سلسله هستند در یک ردیف هستند، کل واحد منهم عالم زاهد ناسک شجاع جواد طاهر زاک، همه‌شان دانشمند، زاهد، ناسک، شجاع، جواد، طاهر پاک و پاکیزه، می‌گوید فمنها، البته یک مقداری جاحظ است دیگر خیلی خلیفه بودن امیر المؤمنین برایش مهم است، می‌گوید و منهم خلفا و خیلی هم برایش، اینها کسانی هستند که شایستۀ خلافت هستند و منهم مرشحون ابن ابن ابن ابن هکذا الی عشره، همینجور ده نفر یا خلیفه هست یا شایستۀ خلافت هستند حالا خیلی برایش مهم است، ولی آنش را کار ندارم عالم زاهد ناسک شجاع جواد طاهر زاک و هم الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی، و هذا لم یتفق لبیت من بیوت العرب و لا من بیوت العجم. کسی که ده پشتش همینجور پشت سر هم ده نفر در سلسلۀ نسب باشند همه‌شان کسانی باشند که بهشان بشود فخر فروخت و افتخار کرد این نمونه‌اش در هیچ بیتی از بیوت عرب و لا من بیوت العجم نیست. جاحظ من یک موقعی این را از حاج آقا شنیدم، حاج آقا توضیح می‌دادند که موقعی که جاحظ این را نوشته الآن یادم رفته خصوصیاتش را باید یک مقداری فکر کنم که ایشان می‌فرمودند، جاحظ متوفای چند است؟ ۲۵۵، امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۵۵، ۲۱ ساله بوده، در موقع وفات جاحظ، حالا این که رسالۀ فضل هاشم بر عبد شمس چند سالگی نوشته حداکثر ۲۱ ساله است، یعنی در سن ۲۱ سالگی امام حسن عسکری در یک وضعیتی هست که اینجوری مورد مفاخرۀ بر بنی امیه قرار می‌گیرند. خداوند را شاکریم که ما را محب خاندان‌هایی قرار داد، حالا جنبه‌های اخروی‌اش بماند، جنبه‌های معنوی‌اش بماند، جنبه‌های واقعی‌اش بماند، از جهت ظاهر هم کسانی هستند که دشمنان و ناصبی‌ها و پدر سوخته‌ها هم اینجوری مایه افتخار می‌دانند و به آنها مفاخره می‌کنند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد